

# خوشه‌های خشم

نوشته

جان اشتاین بک

ترجمه

شاهرخ مسکوب و عبدالرحیم احمدی

ن لمة ۰۰۵۷۱۱

ن شماره ۸۷/۹/۷۰

ن شماره ۸۷/۹/۷۰

John Steinbeck



مؤسسه انتشارات امیرکبیر

تهرآن، ۱۳۹۸

## فصل اول

آخرین باران‌هایی که نم‌نم روی زمینهای سرخ و پاره‌ای از زمینهای خاکستری رنگ اکلاهما<sup>۱</sup> فروریخت، نتوانست زمین ترک‌خورده را شیار کند. گاوآنها کرته جویبارها را می‌بریدند و باز می‌بریدند. آخرین بارانها قوت را بسرعت رویاند و انبوهی از علفهای درهم در طول جاده گسترده اندک‌اندک زمینهای خاکستری و زمینهای تیره سرخ در زیر پوششی سبز تهاش شد. اواخر ماه مه رنگ آسمان پرید و ابرها، که زمانی دراز، سراسر بهار، در آن بالاها آویزان بود، پراکنده شد. روز به روز آفتاب ذرت‌های تورسته را می‌سوزاند تا آنجا که مغزی قهوه‌ای رنگ روی سرنیزه‌های سبز کشیده شد. ابرها پدیدار می‌شدند، و بدون کوششی برای بازگشت حور می‌شدند. علفها برای حمایت خود لباسهای سبز تیره‌ای به تن کردند و دیگر از گسترش بازماندند. رویه زمین سخت شد و قشر نازک و سفتی آن را پوشاند و همین‌که رنگ آسمان پرید، زمین نیز رنگ باخت؛ نواحی سرخ، صورتی و نواحی خاکستری، سفید شد.

در شیاریهایی که آب کننده بود، خاک واریز می‌کرد و غباری برمی‌انگیخت و درون جویبارهای خشک جریان می‌یافت. موشهای بیابانی و مورچه‌خوارها بهمین‌های ریز را جابه‌جا می‌کردند. آفتاب سوزانی که روزهای پیاپی می‌تافت، سختی پیکان‌وار برگ‌ذرت‌های جوان را داغان می‌کرد. برگها اندک‌اندک در خود می‌پیچیدند و آنگاه که رگه‌های اصلی‌شان تا می‌شد با سستی و لختی تمام به زمین فرومی‌افتادند. پس از آن ژوئن فرا رسید و آفتاب وحشیانه‌تر تافت. مغزیهای قهوه‌ای‌رنگ روی برگ‌ذرت‌ها گسترده شد و برگ‌های اصلی آنها چیره‌گشت، علفهای ژنده در هم به‌سوی ریشه‌ها فتیله شد. هوا ملایم بود و آسمان بی‌رنگ‌تر، و هر روز زمین رنگ‌پریده‌تر می‌شد.

روی جاده‌ها، گذرگاه‌ارابه‌ها، آنجا که چرخها زمینی را که از سم اسبها کوفته شده بود می‌ساییدند، قشر زمین می‌شکست و گرد می‌شد. هر جنبنده‌ای گرد و غبار به هوا می‌کرد. پیاده‌ها پوسته‌نازکی از گرد و خاک را به بلندی قامتشان بر می‌انگیختند، گاریها گرد و غبار را به بلندی پرچینها می‌پراندند و اتومبیلها ابری مواج و غلیظ به‌دنبال خود راه می‌انداختند. غبار، هنگام بازنشستن دراز و کشدار بود.

اواسط ژوئن ابرهای بزرگ، ابرهای پرپشت و سنگین، پیش‌درآمد بورانها، از تگزاس<sup>۱</sup> و گلف<sup>۲</sup> برخاست. مردم در کشتزارها ابرها را می‌نگریستند، آنها را بو می‌کشیدند و انگشت‌هایشان را تر می‌کردند که جهت باد را بیابند. تا وقتی که هوا ابر بود، اسبها عصبانی به‌نظر می‌رسیدند. نشانه‌های توفان چند نمی‌می‌چکاندند و سپس با شتاب به‌سوی سرزمینهای دیگر می‌گریختند. پشت سر آنها دوباره آسمان بی‌رنگ و آفتاب سوزنده می‌شد. قطرات باران در گرد و خاک چاله‌های

کوچکی پدید می‌آورد، روی برگهای ذرت اثر لکه‌های شفافی به‌جا می‌ماند. همین و بس.

تسیم خنکی ابرهای توفانی را دنبال کرد و آنها را به‌سوی شمال راند، تسمی که زمزمه نرم ذرت‌های نیمه‌خشک را برمی‌انگیخت. یک روز گذشت و باد بی‌آنکه تندبادی درهمش کوبد، مدام افزایش یافت. غبار از جاده‌ها برخاست. دامن گسترده روی علفهای کنار کشتزارها و اندکی درون کشتزارها فرونشست. در این هنگام، باد نیرومند و سخت شد و به پیوسته سفتی که باران روی کشتزارهای ذرت گسترده بود حمله برد. اندک‌اندک آسمان از آمیختگی گرد و غبارها تیره‌تر شد. باد زمین را خراشاند. خاک را بلند کرد و با خود برد. باد شدت یافت. قشر زمین شکست و گرد، بالای کشتزارها چون پره‌های خاکستری، همانند دودی لخت، در هوا ماند. ذرت با لرزش خشکی باد را به‌هم می‌زد. حالا دیگر لطیف‌ترین غبارها روی جاده‌ها نمی‌نشست بلکه در آسمان تیره ناپدید می‌شد.

باد شدت یافت؛ زیر سنگها لغزید، پره‌های کاه، برگهای مرده و حتی کلوخهای کوچک خاک را با خود برد و از لابه‌لای کشتزارها، بر گذرگاهش، اثر گذاشت. از خلال هوا و آسمان گرفته خورشید سرخ سرخ به چشم می‌خورد. تلخی گزنده‌ای در هوا بود. شبی باد بتندی از در و دشت گذشت، زیر جلی اطراف ریشه‌های کوچک ذرت را کند و ذرت با برگهای بی‌جان‌ش ایستادگی کرد تا وقتی که ریشه‌ها تسلیم شدند، آن‌گاه هر ساقه‌ای از پهلو خم شد و در جهت باد قرار گرفت.

سپیده زد، ولی روز نشد. در آسمان خاکستری آفتاب سرخی نمودار شد، صفحه سرخ مذابی که فروغ شفق بی‌رمقی می‌پاشید؛ و هرچه روز برمی‌آمد شفق تیره‌تر می‌شد، و باد زوزه می‌کشید و روی ذرت خفته